

فلسفه اسلامی متأخر و علم حضوری

سید علی طاهری خرم آبادی استادیار دانشگاه صنعتی شریف

چکیده مبسوط

چکیده مختصر

برخی پیروان امروزی فلسفه اسلامی بر این باور اند که دیدگاه های فیلسوفان متأخر اسلامی در باره علم حضوری می تواند برخی مسائل مطرح در نظریه دانش را حل کند. احتمالاً، خاستگاه این باور دو نظریه مشهور است: دیدگاه علامه طباطبائی در باره بازگشت علوم حصولی به علوم حضوری و دیدگاه آیه الله مصباح یزدی در باره ارجاع بدیهیات اولیه به علوم حضوری. بنا به نظریه اول هر علم حصولی ریشه در علمی حضوری دارد. مسئله ای اصلی در باره باورهای حسی، چگونگی رابطه توجیهی میان تجربه حسی از یک سو و باورهای حسی از سوی دیگر است. اما در این نظریه توضیحی در باره چگونگی امکان تبدیل علم حضوری به علم حصولی ناشی شده از آن وجود ندارد و بنابراین به حل آن مسئله مهم کمکی نمی کند. همچنین بنا به نظریه آیه الله مصباح ضمانت صحت بدیهیات اولیه به خاطر آن است که بر علومی حضوری مبتنی اند. اما دلایل متنوعی وجود دارند که نشان می دهند علوم حضوری نمی توانند ضمانت صحتی برای بدیهیات اولیه فراهم کنند.

مقدمه

علامه طباطبائی همه علوم حصولی انسان را مسبوق به علومی حضوری دانستند. بنا به این دیدگاه بدون علم حضوری به اشیاء، ممکن نیست صورت هایی از آنها در ذهن پدید آید. همچنین آیه الله مصباح یزدی - در جستجوی راه حلی برای غلبه بر چالش های شکاکانه فلسفه مدرن - تمامی بدیهیات اولیه را از سنخ قضایای تحلیلی دانستند و دانش ما به آنها را ناشی از علوم حضوری بر شمردند. احتمالاً این دو دیدگاه در میان طرفداران فلسفه اسلامی معاصر در ایران این باور را به دنبال داشت که توجه به علم حضوری خطاناپذیر در حل مسائل مهم معرفت شناسانه - که ریشه در فلسفه مدرن غرب دارند - کمک شایانی می کند. من در این مقاله نشان می دهم که این دو دیدگاه نمی توانند نقش معرفت شناسانه مورد نظر را برای علم حضوری فراهم کنند. صرف نظر از درستی یا نادرستی دیدگاه علامه طباطبائی نظریه بازگشت علوم حصولی به علوم حضوری، در ارزش دانش شناختی

علوم حصولی بی تأثیر است. همچنین دیدگاه آیه الله مصباح یزدی در باره ریشه حضوری دانش ما به قضایای اولی با اشکال های متعددی مواجه است.

خلاصه متن مقاله

بازگشت علوم حصولی به علوم حضوری

بنا به دیدگاه علامه طباطبائی ذهن انسان قدرت خلق از عدم ندارد و بنابراین نمی تواند صورتهایی را از پیش خود ایجاد کند. بنابراین همه صورتهای ذهنی - خواه تصویری و خواه تصدیقی - مسبوق به یافت حضوری و بی واسطه از اشیاء است. دستگاه صورت سازی این علوم حضوری را به صورت های ذهنی حاکی از اشیاء تبدیل می کند و بدین سان علوم حصولی پدید می آیند.

مشکل اینجاست که به وضوح برخی تصدیق های ما در باره اشیای خارجی دچار خطاها و یا توهم های حسی اند. بنابراین نظریه مزبور دلیلی به نفع خطاناپذیری باورهای حسی ما فراهم نمی کند و بنابراین نقش دانش شناختی ویژه ای را برای علوم حضوری فراهم نمی کند. به علاوه از آنجا که علوم حضوری از سنخ قضایا نیستند، این پرسش وجود دارد که «چگونه امری فاقد ساختار مشابه ساختار قضایا می تواند دلیل و توجیهی به نفع باورهای مربوط فراهم کند؟». این چالش نسخه ای است از چالشی که طرفداران نظریه انسجام در معرفت شناسی معاصر برای نظریه مبنای گروهی طرح کردند. آیه الله مصباح یزدی و برخی دیگر بدون مواجهه مستقیم با این چالش تلاش کرده اند با توضیحاتی در باره قضایای وجدانی و چگونگی ورود خطا در آنها بر این چالش غلبه کنند. اما توضیح مزبور مشتمل بر چیزی نیست که مشکل عدم تشابه میان یافت های حضوری و ساختارهای قضیه ای را از میان بردارد.

ارجاع بدیهیات اولیه به علوم حضوری

بنا به دیدگاه آیه الله مصباح یزدی اگر بتوانیم در باره قضایای بدیهی اولی به چیزی دست یابیم که صدق آنها را تضمین کند، بر چالش های شکاکانه در باره مسائل متافیزیکی و فلسفی غلبه کرده ایم. تأمل بر این قضایا نشان می دهد که اولاً همگی تحلیلی اند و ثانیاً مفاهیم بکار رفته در آنها از علوم حضوری گرفته شده اند. بنابراین هم اجزای این قضایا و هم نسبت میان این

اجزاء- به خاطر تحلیلی بودنشان- درحیطه دانش بی واسطه ما قرار دارد. در نتیجه از آنجا که با علم حضوری خطاناپذیر درستی قضایای اولی را می یابیم در باره صحت آنها، جای شکی باقی نمی ماند.

یک مشکل اساسی این دیدگاه تنش درونی آن است که برای حل چالش شکاکانه از سویی به تحلیلی بودن قضایای اولی متوسل می شود و از سویی آنها را به علم حضوری بازمی گرداند. این دو راه ناسازگاری هایی دارند و در نهایت هیچ کدام به تنهایی هم نمی توانند در غلبه بر چالش شکاکانه مفید باشند.

خاتمه

این مقاله نشان داد که اولاً بر خلاف تصویری رایج، معرفت شناسی معاصر غرب بی توجه به علم حضوری نیست. ثانیاً، توجه به علم حضوری نقش خاصی را در حل مسائل دانش شناختی ایفا نمی کند. فیلسوفان معاصر اسلامی در صورتی می توانند از باور شایع نقش خاص علم حضوری در معرفت شناسی دفاع کنند، که به طور مستقیم با مشکلات دانش شناختی پیش رویشان مواجه شوند.

مراجع برگزیده

حسین زاده، محمد (۱۳۹۵). «معیار صدق بدیهیات اولیه» در *ره یافت ها و ره آوردها: دیدگاه های حضرت آیه الله محمد تقی مصباح یزدی*. قم، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

طباطبائی، محمد حسین (۱۳۸۷). *اصول فلسفه رئالیسم*. به کوشش سید هادی خسروشاهی. قم، بوستان کتاب.

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۳). *تعلیق علی نهایه الحکمه*. قم، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

----- (۱۳۸۳). *آموزش فلسفه ج ۱*. تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۵ الف). *مجموعه آثار ج ۶*. تهران، انتشارات صدرا.

BonJour, L. (1978). 'Can Empirical Knowledge Have a Foundation?' in Sosa E. & Kim, J. & Fantl, J. & McGrath, M. (eds.) *Epistemology: An Anthology*. Malden: Blackwell Publishing.

Davidson, D. (1989). 'A Coherence Theory of Truth and Knowledge' in Sosa E. & Kim, J. & Fantl, J. & McGrath, M. (eds.) *Epistemology: An Anthology*. Malden: Blackwell Publishing.